

نسخه خوانی (۲۳)

۱۳۷-۱۵۲

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر در قالب بیست و سومین سلسله انتشارات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را مورد مذاقه قرار داده است. این متون بدین شرح اند:

کلاه، گرامافون و رادیو از علائم آخر الزمان
شصت و ششمین علامت آخر الزمان از نظر مبارکه ای
سوال و جواب جالب از میرزای شیرازی
نجوم و طب پاشنه آشیل علم در دنیای اسلام
از علامه حلی تا علامه مجلسی
ظهور مردی از اردبیل، یعنی شاه اسماعیل

کلیدواژه: نسخه خوانی، نسخه خطی، خوانش متون

Manuscripts (23)

Rasul Jafarian

Abstract: In the present article, the author has examined the text of several Manuscripts. These texts are as follows:

Hats, gramophone and radios are signs of the apocalypse

The sixty-sixth sign of the apocalypse from the viewpoint of Mubārīkei.

Interesting questions and answers from Mirzā Shirāzī

Astronomy and medicine, the week points in Islamic world

From Allāmah Hillī to Allāmeḥ Majlisī

The emergence of a man from Ardabil, namely Shah Ismail

Keywords: Reading Manuscripts, Manuscripts, Text reading

قراءات في المخطوطات (٢٣)

رسول جعفریان

الخلاصة: يقدم الكاتب في مقاله الحالي - الذي يمثل الحلقة الرابعة والعشرون من سلسلة مقالاته عن المخطوطات - نصوص عددٍ من النسخ مع ملاحظاته النقدية عليها. والنصوص هي:

١ - القبتعة وجهاز التسجيل (الگرام) والراديو من علائم آخر الزمان.

٢ - العلامة السادسة والستون من علامات آخر الزمان حسب إحدى الآيات.

٣ - سؤال وجواب رائع للميرزا الشيرازي.

٤ - النجوم والطب نقطة ضعف العلم في العالم الإسلامي.

٥ - من العلامة الحلي إلى العلامة المجلسي.

٦ - ظهور رجل من أردبيل، أي الشاه إسماعيل.

المفردات الأساسية: مطالعة المخطوطات، المخطوطة، قراءة النصوص.

کلاه، گرامافون و رادیو از علائم آخرالزمان

رساله‌ای در دست است نویسنده آن، یعنی محمدعلی مبارکه‌ای، در بخشی از آن ۷۹ علامت از علائم ظهور را آورده است. تاریخ تألیف سال ۱۳۶۱ ق (۱۳۲۱ ش) در آغاز و اوج جنگ جهانی دوم است که دنیا پر از مشکل بوده و اغلب در این گونه ادوار، بحث از علائم ظهور بیشتر رواج می‌یابد. در اینجا دو مورد یعنی مورد ۷۸ و ۷۹ را می‌آورم. نخست «کلاه» است که از علائم آخرالزمان دانسته شده و دیگری گرامافون رادیو. در مورد رادیو، لطافتی هم به خرج داده و آن این که کلمه «اتخذوا» (در روایت) همان فعل گرفتن است که درباره رادیو به کار می‌رود، و اغلب گفته می‌شود «کجا را گرفتیم»، و مقصود موج رادیو است که مثلاً رادیو مصر را «گرفتیم». به نظری این اعجاز در احادیث است. نویسنده این متن، منبری معروف و مدعی جهانگردی، محمدعلی مبارکه‌ای است که از قضایای روز هم خود را آگاه نشان می‌دهد. البته چنین برداشت‌هایی، از قضا از همین روحانیون متجدد بر می‌آید که می‌خواستند علوم و فنون جدید را با آیات و اخبار تطبیق دهند و بر سر منبر مطرح کنند که نظایرش را حالا هم شاهدیم. عبارتش را نقل می‌کنیم:

[مورد ۷۸]: تبدیل کلاه: در ششم بحار در اخبار المغیبات از حضرت رسول (ص) روایت نمود که از جمله علائم آخرالزمان این است که «یتبدل القلنسوه بقلنسوة المشرکین» تبدیل می‌شود کلاه‌ها، به کلاه‌های مشرکین. و مصداق مشرکین امروزه کسانی هستند که خدا را در سه اقنوم می‌دانند (اب و ابن و روح القدس). چنان چه در تمام رسائل و کتب مذهبی خود تصریح دارند. و در کتاب نور العیون که در عصر شاه سلطان حسین در بعبوحه رواج عمامه نوشته شده، از علائم آخرالزمان رؤیت کرده که یتبدل العمامم بالقلنسوه. تبدیل می‌شود عمامه‌ها به کلاه.

(مورد ۷۹) [از دیگر علائم این که عده‌ای] قرآن را در ردیف آلات موسیقی و غنا درمی‌آورند. از عوف بن مالک اشجعی در کتب شیعه و سنی مرقوم است (از جمله ارشاد دیلمی از کتب شیعه است) که یکی از علائم آخرالزمان این است که از قول پیغمبر نقل نمود که آن حضرت فرمود: و اتخذوا القرآن مزامیر، قرآن را در ردیف مزامیر و آلات غنا و موسیقی درمی‌آورند، و معنای این حدیث در صفحات گرامافون و رادیو بظهور رسید، چنان چه از سایر صوتها که برای درک لذت قرار داده شده، لذت می‌برند، قرآن را هم به صورت خوب به توسط این دو آلت مزمار، اسباب لذت استماع قرار می‌دهند. و از کلمه «و اتخذوا» لطیفه‌ای استفاده می‌شود که آن هم همین لفظ شایع است که در موضوع رادیو می‌گویند: کجا را گرفتیم، و فلان شهر و یا نطق فلان را گرفتیم، و یا قرآن مصر و کجا را گرفتیم، و در حقیقت اخبار این نوع بیان، در مرحله اعجاز است.

فصل نهم کلام در نشم بکار در اخبار بنیات از حضرت رسول روایت نموده که از جمله
علامت آخر الزمان این است که بتبدل الفلسوف بقلنسوه لعشکرین بتدیر میوه کلام با بکار
منزکین و مصداق منزکین امروزه کسان استند که خدا را در ته اقنوم میدانند را اب
و ابن درج اندس) چنانچه در تمام رسا و کتب مذکور صحیح دارند و در کتاب نزل العین
که در عصر شاه سلطان صین در بکوه رواج عامه داشته شده است از علامت آخر الزمان
روایت کرده که بتبدل العالم بالفلسوف بتدیر میوه عامه با بکار
فصل دهم قرآن در ردیف آلات موسیقی و غنا در آورند از عوض بن مالک
در کتب شیعه و سنی مرقوم است که از جمله اشیاء که از علامت آخر
این است که از قول بسجده نترسند که اکثرت فرمود و اتخذ القرآن مواجیر
قرآن را در ردیف مواجیر دالات غنا و موسیقی در سر آورند و معاصر این حدیث
در صفحات گرامافون و رادیو بظهور رسید چنانچه از سایر صورتها که برابر در کتب
لذت قرار داده شده لذت مبرهنه قرآن را هم بصورت خوب برسط این در آیت
مزمار اسباب لذت استماع قرار میدهند و از کلمه واخخذن و الطیفه استفاده
میشود که آن همین لفظ نایح است که در موضوع رادیو میگویند گبارا کر فیم و نون
نهر و نطق فلا نرا کر فیم و با قرآن مهر و گبارا کر فیم و در حقیقت اجزاء ازین
نوع بیان در مرحله اعجاز است

شصت و ششمین علامت آخر الزمان از نظر مبارکه ای

بخش قابل توجهی از آنچه به عنوان اشراف الساعه و یا علائم آخر الزمان گفته می شود، آمال و آرزوهای
کسانی است که از این فضا، برای رسیدن به اهداف خود، یا تبیین ایدئولوژی های خود از روایات
استفاده می کنند. این علائم، ارتباط مستقیمی با زمان و مکان خاص و بحران ها و مسائل و مشکلاتی
دارد که در آنها پدید آمده اند و بر اساس روایات رسیده و با توجه به این شرایط، تحلیل و تطبیق
می شوند. اکنون فرض کنید ما در سال ۱۳۲۱ خورشیدی هستیم. جنگ جهانی دوم فراگیر شده و
مشکلات بسیار زیادی برای دنیا و از جمله ایران در پی داشته است. چندین دهه است ایران دنبال
تجدد و غربی شدن است و جدال سختی بین سنتی ها و متجددین در جریان است. سنتی ها، آمدن

تجدد را آتش زدن به هستی خود می‌دانند. از سوی دیگر غرب در حال تعدی به شرق و نبرد با آن است و در عین حال مدعی می‌شود که می‌خواهد آنجا را آباد کند و توحش را کم کند! در این فضا، شرقی‌ها از غربی‌ها بدشان می‌آید، اما ته دل، می‌خواهند مثل آن شوند و تعدادی گزاره دیگر از همین دست.

اکنون مبارکه‌ای، نویسنده مذهبی این دوره، به تحلیل و تطبیق روایتی می‌پردازد که می‌گوید، از جمله اشراف قیامت، حشر مردم مشرق به سمت مغرب است. این چه تفسیری دارد؟ به نظری دو تفسیر، یکی همین که مردم مشرق، با پذیرش تمدن و تجدد غربی، سرمایه خودش را آتش می‌زند. دیگر مقصود جنگ جهانی باشد که همه جا را در بر می‌گیرد تا سرانجام چه شود.

اما نکته لطیف آن است که این جهالت شرقی که در حکم آتش است، کم‌کم، تغییر یافته، تبدیل به تمدنی می‌شود که این بار از مشرق به مغرب می‌رسد و امر، نسبت به سابق عکس شده و «روزی بیاید که مشرقیان به صورت مغربیان کنونی درآیند، چنانچه نمونه آن دارد پدیدار می‌شود». این هم همان آرزوی رسیدن به تمدن مستقل شرقی است.

اکنون متن را از رموز الغیب مبارکه‌ای، در حالی که درصدد شمارش علائم آخرالزمان است و این مورد، شصت و ششمین است، بخوانیم:

فصل ۶۶ [از علائم آخرالزمان]

توجه پیدا کردن مردان آسیا سوی اروپا، و انتظار آخرین سرنوشت دنیا. در صحیح بخاری از کتب سنت و در بسیاری از کتب شیعه، روایت نموده‌اند از حضرت رسول ص که فرمود: اول اشراف الساعة نار تُحشر الناس من المشرق الی المغرب. اول از اشراف ساعت، آتشی است که در دنیا پدید گردد، که مردم را از مشرق به سوی مغرب حشر دهد. معلوم است که مشرق، آسیا، و مغرب، اروپاست. و مرا به حشر، آسیا با اروپا می‌باشد. و دو معنا برای این حدیث ممکن است:

یکی تجددی که مردم آسیا از اروپا کسب کردند، و به همین تجدد و حشر با اروپایی‌ها خود را نابود و هستی خود را آتش زدند، و هیچ راهی، اروپا برای اسیر کردن آسیا نداشت مگر همین که تربیت تجدد و تمدن، حقیقت توحش را بسوی مردم آسیا معمول دارند و آنها هم که کورکورانه رفتند تا اینکه روزگارشان شعله آتش گردید.

دوم آنکه آتش جنگ کنونی می‌باشد که تمام آسیا، متوجه مغرب و اروپا باشند که [معلوم نیست] سرانجام آن به کجا می‌رسد.

لطیفه دیگری هم در این فرمایش هست، و آن این است که این آتش جهالت است که سراسر آسیا را فروگرفت، و عن قریب تبدیل به تمدن و قدرتی خواهد شد که از مشرق به سوی مغرب متوجه شود، و آنچه در گذشته بر آنها بود، امر منعکس گردد، و روزی بیاید که مشرقیان به صورت مغربیان کنونی درآیند؛ چنانچه به گفته او نمونه آن او دارد پدیدار می‌شود.

سؤال و جواب جالب از میرزای شیرازی

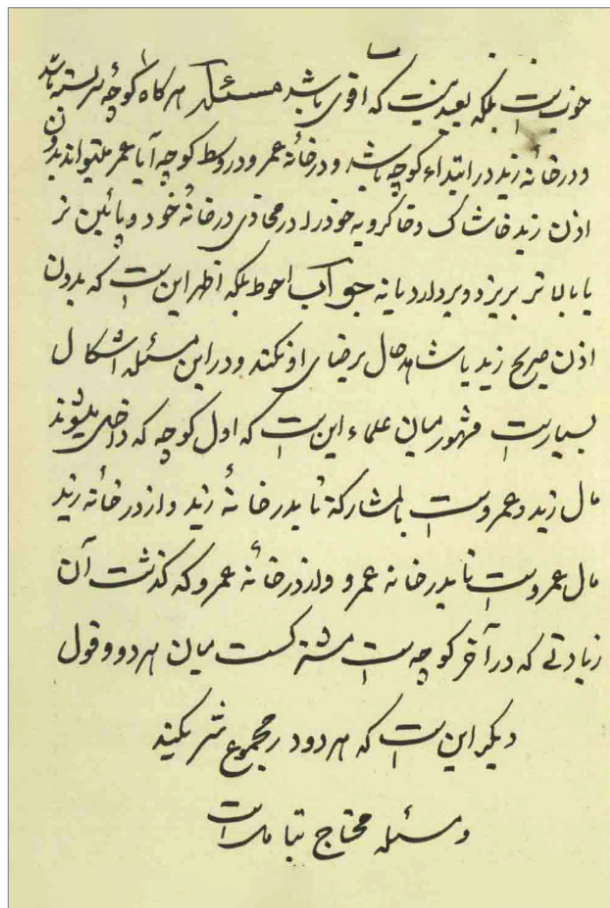
متن سؤال زیر، از رساله «سؤال و جواب» میرزای شیرازی گرفته شده است. جالب است که آن زمان، در این زمینه‌ها هم سؤال می‌شده است. حالا و امروزه، همه اینها، قواعدی است که شهرداری‌ها می‌گذارند.

سؤال: هرگاه کوچه سربسته باشد، و در خانه زید در ابتدای کوچه باشد، و در خانه عمرو، در وسط کوچه، آیا عمرو می‌تواند بدون اذن زید، خاشاک و خاکروبه خود را در محاذی در خانه خود و پایین‌تر یا بالاتر بریزد و بردارد یا نه؟

جواب: احوط بلکه اظهار این است که بدون اذن صریح زید، یا شاهد حال به رضای او، نکنند؛ و در این مسئله اشکال بسیار است. مشهور میان علما این است که اول کوچه که داخل می‌شوند، مال زید و عمرو است بالمشارکه، تا به درخانه زید، و از در خانه زید مال عمرو است تا به در خانه عمرو، و از در خانه عمرو که گذشت، آن زیادی که در آخر کوچه است، مشترک است میان هر دو، و قول دیگر این است که هر دو در مجموع شریکند. و مسأله محتاج تأمل است.

مسئله دیگر: بنده کسبم تعزیه‌گردانی است، و معاشم از این راه است؛ و طریقه‌اش این است که مرد لباس زن نمی‌پوشد، ولی جبهه می‌پوشد، و تا روی دماغ را می‌پوشاند، و اطفال را پیراهن عربی می‌پوشانیم، و چفیه بسرشان می‌کنیم، آیا این جور جایز است یا نه، و اجرت گرفتن بر آن و رفتن در همچو مجلسی چه صورت دارد؟

جواب: بلی جایز است، بشرط آن که غنا خواندن در کار نباشد، و اشعار دروغ نخوانند، و زن و مرد، مخلوط به هم نباشند، و اصلاً موجب معصیتی نشود.



کسب و کار بهتر است یا درس خواندن

نامه‌ای از شخصی ناشناس، به صورت استفتاء، می‌گوید، تمام درسهای طلبگی را که تک تک آن دروس را نام برده، نزد استادانی که نامشان را آورده، خوانده است. اما بعداً، به خاطر عیالواری، به «ملکیت داری» پرداخته، حالا می‌پرسد: آیا بهتر است پس از پنج سال که تارک درس و بحث بوده، دوباره به درس بازگردد، یا به همان کسب و کار ادامه دهد؟ این را به صورت یک استفتاء مطرح کرده [از چه کسی، معلوم نیست] و با اصطلاح «بیتوا توجروا» خواسته تا جواب سؤال او داده شود.

اهمیت متن در نام بردن از درس‌هایی است که یک طلبه در آن زمان از ادبیات و فقه و حساب و منطق می‌خوانده است. باید فرض کنیم در اواسط قرن سیزدهم هجری نوشته شده است. او می‌گوید، هزینه زندگی او ماهانه ده ریال است، [به شرط اینکه «ریال» را درست خوانده باشم]. دو سه کلمه آخرنامه هم قدری مبهم است. عکس آن را می‌گذارم. (از نسخه شماره ۶۷۵ دانشگاه)

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان فرمایند علمای امامیه و فقهای مذهب اثنا عشریه. کثر الله امثالهم. که هرگاه شخص قریب به بیست سال عمر خود را صرف دروس و مباحثه کرده و خدمت معلم‌ها کرده، مثل آنکه از نصاب الی سیوطی را پیش مرحوم میرزا سید یحیی وامق خوانده، و شرح جامی را خوانده، و شرح جامی را نزد پسر میرزای صالح، و مغنی و مطول و شمسیه و میرزا خدمت مرحوم مغفور اعلی الله مقامه میرزای صالح خوانده، و حاشیه ملا عبداللّه و خلاصه الحساب را خدمت مرحوم حاجی الحرمین الشریفین حاجی میرزا سید علی میرزا سید مرتضی مدرس خوانده، و مختصر تلخیص را خدمت میرزا علی اکبر مصلائی خوانده، و معالم را خدمت مرحوم مغفور ملاعلی اکبر زاوچی. اعلی الله مقامه. خوانده، و شرایع و پاره‌ای از شرح لمعه را نزد میرزا علینقی وقت ساعتی خوانده، و دو سال متواتر خدمت جالینوس الزمانی حاجی الحرمین حاجی ملا عبدالوهاب کرده، در این مدت، موجز و قانونچه و شرح نسفی و شرح اسباب و قانون را خوانده، و بعد از جهت اینکه متأهل شده و به عیال افتاده است، لهذا تارک شده، و به امر ملکیت داری مشغول شده، و حال به قدر پنج شش سال می‌شود که تارک است، و الحال از جهت شنیدن مواعظ شافیه و افیه سرکار مروج الشریعه، قلب مرده او قابل حیات شده، و میل به درس خواندن به هم رسانیده است، و از جهت اخراجات عیال پای بست است، صاحب دو سه عیال خورد و بزرگ است، آیا سرکار مشغول کسب خود باشد بهتر است و یا اینکه درس بخواند و به عسرت و زحمت گذران کند؟ و با وجود آنکه ملکی و بضاعه و سرمایه ندارد، به ماهی ده ریال [امور] او می‌گذرد به قناعت، و تفسیر مرحوم ملامحسن را. طاب ثراه. خدمت امام جمعه، از اول الی سوره والضحی خوانده، از التفات شما، و جواب را قلمی دارند.

بیتوا توجروا، أجزکم علی الله «ان الله لا یضیع اجر المحسنین»

نجوم و طب پاشنه آشیل علم در دنیای اسلام

هرچه قدر بیشتر با متون خطی در حوزه نجوم انس می‌گیرم، حس می‌کنم ما چه اندازه نیازمند این هستیم متون کهن علمی مان را بیشتر بخوانیم تا بفهمیم چرا ما در این تمدن جدید که علم اهمیت یافت، نتوانستیم سامانه فکری علمی درستی پیدا کنیم و خود را از بند خرافات و لاطائلاتی که تحت عنوان علم و در واقع شبه علم، در عمق تمدن اسلامی وجود داشته، نجات دهیم. طبیعتاً اگر از دسترنج دانشمندان برجسته‌ای چون بیرونی و شماری دیگر که آنها هم کم نیستند، اما نفوذ گفته‌ها و روش‌هایشان بسیار کم است بگذریم، به انبوهی از متون می‌رسیم که ساختمانی از شبه علم، از زمین تا سقف آسمان ساخته‌اند که اغلب آن روی آب و باد و هواست و هیچ استحکامی ندارد و برای همین هم، یک مرتبه با آمدن دانش جدید، همه آن دستگاہ ویران شد. مثنوی مفاهیم و تصورات بابلی، با نوشته‌های یونانی و رومی و سریانی به اسم علم نجوم وارد دنیای اسلام شد و پس از منازعه شدید، به زور و به خاطر نبود دانش واقعی، جای خود را باز کرد و بر ذنیت مردم ما غالب شد. همان‌ها با تغییرات بسیار مختصری، پارادایم‌های علمی حاکم بر دنیای اسلام شد و نسل به نسل به دوره‌های بعد انتقال یافت تا آنکه در دوره قاجاری و البته بسیار دیر، تمامی آن بر باد رفت. اگر در آنها مرور کنید، تمام سرنوشت آدم و عالم در احکام صادره از این شبه دانش تعیین می‌شد. آینده آدم‌ها، وضع آب و هوا و کشاورزی، سرنوشت امرا و شاهان، بیماری‌ها، وضع محصولات، مرگ کودکان و هر آنچه که فکر کنید وجود داشت و مانع از تفکر علمی درست در این حوزه‌ها می‌شد. صدها هزار برگ کاغذ خطی از این دست نوشته‌ها، در سراسر عالم اسلامی در دست عالم و عامی بود و راه را بر پیشرفت علمی بسته بود.

در اینجا یک صفحه از یک متن قرن نهمی در نجوم را بازنویسی می‌کنم تا فقط یک نمونه از صدها هزار برگ را بخوانید و ببینید چطور با یک مقدمات بیهوده، سعی کرده‌ایم وضعیت تمام سال را مشخص کنیم. بدان که تشرین اول، سی و یک روز بود. روز دویم، عوا [وضعیت فلکی خاص] بر آید و رشا فرو شود. و در اول این ماه، باد سخت جستن گیرد، و حکمای قدیم چنین فرموده است که: اول این ماه، [اگر] روز یکشنبه باشد: زمستان خوش گذر و سرما را قوت نباشد، و تابستان سخت گرم باشد، و در این سال، گوسفند و گاو و روغن بسیار باشد، و غسل فراوان بود.

و اگر اول این ماه دوشنبه بود، زمستان میانه باشد، و باران بسیار بارد و تابستان سخت گرم نباشد، و درختان و کشتنی‌ها را آفت رسد و بیماری‌های مختلف باشد و برگ بسیار بود و انگبین اندک.

و اگر [اول این ماه] سه شنبه بود، در این سال زکام و نزله و بیماری‌های بسیار بود.

و اگر چهارشنبه باشد، زمستان میانه باشد و باران بسیار آید و تابستان خوش بود و میوه بسیار باشد و مرگ مردمان بسیار بود.

و اگر پنجشنبه باشد، زمستان سرد باشد و میوه و انگبین بسیار باشد و تب و مرگ در این سال بسیار بود.

و اگر روز آدینه باشد، گندم و جو و حبوبات بسیار بود و گردکان [گردو!] بسیار بود.

اگر روز شنبه باشد زمستان سخت سرد باشد و بادهای بسیار آید و غلبه مرگ کودکان بود و غله کم بود

و تب‌ها مختلف باشد و الله اعلم بالصواب. (از نسخه ۵۸۵۹ دانشگاه)

اول اخلف الناس من عفتك المعتزلة، العاسف
 لا مومن ولا كافر، واثبتوا له منزلة بين المتبرئين وقال الحسن
 البصري انه منافق وقال الزيد بن ابي عمير في نعته وقالت الخواص
 انه كافر والخز مائة صاب اليه المصنف وهو من صاب الامامية
 والمرجعية واصحاب الحديث وجماعة الاشعية والدليل عليه
 ان احد المومنين وهو المصدق بقلبه ولسانه في جميع ما حابه
 النبي عليه السلام به موحوه فيه محكوم مومنا المطلقة السامسة
 ههنا في الامر بالمعروف والنهي عن المنكر **قال** والامر
 بالمعروف والواجب واجب وكفى النبي عن المنكر والمنزوب
 مندروب سمعوا والامر خلاف الواقع والاخلال بحكمة كل
اول الامر بالمعروف وهو الفعل العادل على الكافة او بغير الحمل
 على الكافة او اعادة وقوعها من الامور والنهي عن المنكر
 هو المعنى من فعل العادل الفاعل المفتوح له لك او كرامة
 ووقوعها وانما فلتناء لك الجماعة على انما يجازي باليد
 والتلسان والقلب والاجتناب مطلقا بخلاف الاولين فانها
 مشروطة بزمان ومكان وانما هي متممة او عطفية على الناس
 في ذلك فذهب فروعها الى انما يجازي بها للفراغ والسنة
 والاجماع واخرون ذهبوا الى وجوبها عطفيا واستدل المصنف
 على احوال الثانيين بانها لو وجب عطفيا لزم احد الامرين
 وهو اما خلاف الواقع او الاخلال بالحكمة الله تعالى والثاني
 نفسية باكل المقدم مثله بين الشريعة انما هو وجوبها
 عطفيا لوجوبها الله تعالى فان كان واجبا عطفيا لزم على كل من
 حمل عليه وجه الوجوب ولو وجب عليه تعالى لكان واجبا

به انکه شش بن اول سبی ویک روز بود روز دوم خوابید در شاه فرود
 و در اول این ماه باک سخت گشتن کرد حکمی قوم جنس فرموده است
 که اول این ماه روز نیشنه باشد زمستان خوش کند و در ماه
 قوت نباشد و تابستان سخت گرم باشد و در این سال کوه خنده
 و کاد و دروغ بسیار باشد و عمل خزان بود و اگر اول این ماه
 خوش بود زمستان میانه باشد و باران بسیار بارد و تابستان
 سخت گرم نباشد و در خزان و کشته باران است و در بهار مختلف
 باشد و در کرم بسیار بود و این چنین است که اگر در روز سیزدهم
 در این سال در کرم و نزل و بهارهای بسیار بود و اگر در چهارشنبه
 باشد زمستان میانه باشد و باران بسیار آید و تابستان قوت
 بود و میوه بسیار باشد و در کرم در ماه بسیار بود و اگر در
 باشد زمستان سرد باشد و میوه و این چنین بسیار باشد و در
 و در کرم در این سال بسیار بود اگر روز اول نیشنه باشد کرم
 و جویبارت بسیار بود و در دکان نیز بسیار بود اگر روز شنبه
 زمستان سخت سرد باشد و باران بی بسیار آید و علم
 مرک که دکان بود و غلگم بود و شهرهای مختلف باشد و اگر
باب در بیان علم با الهی و علم با الهی و علم با الهی

از علامه حلی تا علامه مجلسی

فراوانی نسخه‌های آثار علامه حلی (م ۷۲۶) در ایران، صرفاً مربوط به انتقال آنها پس از دولت صفوی، توسط علمای عرب مهاجر از عراق و جبل عامل به ایران نیست، بلکه شاگردان ایرانی علامه حلی و فرزندش فخرالمحققین، بسیار فراوان بودند. هم کسانی که طی اقامت علامه حلی در ایران شاگردی وی را کردند و هم کسانی که در عراق شاگردی او و فرزندش فخرالمحققین را داشتند.

نسل این شاگردان به علمای دوره صفوی در ایران متصل و غالباً در استرآباد و گاه شهرهای دیگر این اتصال برقرار است. این آثار که کتابت آنها در قرن هشتم و نهم است، به وفور در کتابخانه‌های مختلف یافت می‌شود، نسخی که حالا مدتی است مراکزی در عراق، از حله پژوهان و غیره به گردآوری آنها می‌پردازند.

از جمله این نسخ که امروز دیدم، نسخه‌ای خوش خط و زیبا از کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد از علامه حلی است که تاریخ کتابت آن روشن نیست، زیر صفحه پایانی نسخه اصل، از بین رفته و بعدها بازنویسی شده است، اما خط گواه آن است که باید از قرن هشتم یا اوایل قرن نهم هجری باشد.

نسخه مزبور در اصفهان صفوی در اختیار شخصی به نام محمد صفی بن محمد شفیع طارمی بوده و او که در مدرسه سلیمانیه این شهر، کنار مسجد شاه، اقامت داشته، در سال ۱۰۹۹ از روی نسخه‌ای از این اثر که متعلق به علامه مجلسی بوده، به تعمیر و تکمیل این نسخه پرداخته است.

روشن است که عالمان این زمان، به اهمیت قدمت نسخه‌ها آگاه بوده و از این رو، به اصلاح آن و بازنویسی بخش‌های تخریب شده می‌پرداخته‌اند. خرابی نسخه تنها از پایان نبوده، بلکه از میانه کتاب، برخی از صفحات وضعیتی داشته که محمد صفی اقدام به نونویسی آنها کرده است. اثر مزبور تا فریم ۷۳ سالم است، اما صفحه‌ای از این فریم به همراه فریم‌هایی ۷۴ تا صفحه اول فریم ۷۸ (جمعاً هشت صفحه) نونویسی شده است. مجدداً صفحه دوم از فریم ۹۱ و صفحه اول از فریم ۹۲ یعنی یک برگ، نونویسی شده، مجدداً چهار صفحه از فریم ۱۴۸ تا ۱۵۰ (جمعاً دو برگ) نونویسی شده است. بار دیگر از فریم ۲۰۴ تا ۲۰۸ جمعاً ۴ برگ (هشت صفحه) نونویسی شده است. صفحات نونویس در مجموعه نسخه، ۲۵ عدد است که ۱۴ برگ، یعنی پشت و رو و یک صفحه هم، همان صفحه اخیر است که علی القاعده تاریخ کتابت روی آن بوده و از بین رفته و نونویس شده است. جالب است که حد فاصل این چهار صفحه اخیر نونویسی شده، با صفحه آخر، یک برگ از نسخه اصل سالم مانده است. تصور اینکه چطور از میانه کتاب، این تعداد برگ از بین رفته، قدری دشوار است، اما نسخه، چنان‌که از عکس برمی‌آید، خوردگی موربانه‌ای از بالای صفحات تقریباً در سراسر کتاب، دارد.

با توجه به ریز بودن نوشته‌های بخش نونویس و زیادتر بودن تعداد سطور آن نسبت به صفحات اصل

[صفحات اصلی ۲۳ سطرو صفحات نویسی ۲۵ سطر] و فشرده‌گی آنها، احتمال زیاد دارد که هریک برگ صفحات نونویسی، باید شامل دو برگ از نسخه اصل بوده باشد.

کاتب بخش‌های نونویسی در آخر نسخه نوشته است:

قد عمرت و اتممت و فتنت من نسخة الاستاد العالم الربانی مولانا محمد باقر المجلسی طالبالوجه الله الغنی فی اوان توظنی فی مدرسة السلیمانی، و ائتغل مع تشتت الحال و تراکم الأشغال فی سنة تسع و تسعین بعد الالف من الهجرة علی هاجرهما و آله الصلوة و التحیة. أنا أقل الخلیقة بل لاشیء فی الحقیقة ابن محمد شفیع، محمد صفی الطارمی عفی الله عنهما بالنبی و الوصی.

[کنار آن مهری هست با نوشته «لا اله الا الله الملك الحق المبين عبده محمد حسين» که نباید مربوط به این کاتب باشد.

کاتب بخش‌های نونویسی یعنی محمد صفی با توجه به تعبیری که آورده، باید از شاگردان نزدیک علامه

مجلسی بوده باشد که علامه نسخه‌اش را در اختیار او قرار داده است. یک محمد صفی بن محمد شفیع هزارجریبی داریم که نسخه‌ای از مجمع البیان را کتابت کرده که نسخه آن در کتابخانه ملک هست. معلوم نیست همین محمد صفی ما باشد، هرچند محتمل هست.

مدرسه سلیمانیه اصفهان هم از مدارس فعال این دوره است که کتاب‌های متعددی در آن کتابت شده است. از جمله محمد بن یوسف مازندرانی نسخه‌ای از من لایحضر صدوق را در چهارشنبه ۲۲ صفر ۱۰۸۷ در این مدرسه تمام کرده که نسخه آن در کتابخانه مرکز احیاء ۲۶/۲ هست. مهاجرت طالب علمانی از طارم یا مازندران به اصفهان و اقامتشان در این مدرسه، می‌تواند جالب توجه باشد. این شخص هم شاگرد علامه مجلسی بوده و خط او روی این نسخه هست. نسخه‌ای دیگر از



من لایحضره الفقیه که توسط محمد قاسم بن میرزا علی رازی در شوال ۱۰۹۰ در همین مدرسه نوشته شده، بازانهایی از علامه مجلسی روی آن با تاریخ ۱۰۹۵ برای عبدالصمد شریف امامی دارد. همین عبدالصمد شریف امامی نسخه‌ای از شرح لمعه را با تاریخ شوال ۱۰۹۹ در مدرسه سلیمانیه کتابت کرده است.

اینها بیانگر آن است که شمار قابل توجهی طلبه در این مدرسه از شاگردان علامه مجلسی سکونت داشته‌اند. نام این مدرسه باید از اسم شاه سلیمان صفوی گرفته شده باشد و کتیبه سردر آن هم به اسم بنایی به نام «عمل فقیر شجاع بن مرحوم استاد قاسم بناء اصفهانی» در منابعی مانند «گنجینه آثار تاریخی اصفهان» ص ۴۵۷ گزارش شده است. این مدرسه در جنوب غربی مسجد شاه عباس (امام فعلی) بوده است (بنگرید: اصفهان دارالعلم شرق، ص ۱۵۹).

ظهور مردی از اردبیل، یعنی شاه اسماعیل

اینکه در یک دولت مذهبی، کسانی مشغول ساختن و پرداختن ایدئولوژی سیاسی-مذهبی باشند، امر غریبی نیست و بخشی از حرکت سیاسی جامعه است... و حالا گاهی که فرصتی پیش می‌آید و نسخه‌های دوره صفوی را مرور می‌کنم، موارد جالبی را به‌ویژه در استفاده از باور ظهور می‌بینم که در همین دوره خودمان هم منادیانی داشت و در میان بخشی از توده‌ها اثرگذار بود و هست، پس چرا نباید در ساختن این قبیل ایدئولوژی‌ها از آن استفاده کرد؟ آنچه در ادامه می‌آید، خواندنی است.

امروز متنی خطی را از سال ۱۱۲۱ می‌خواندم. عنوانش چهل حدیث و البته بسیار مفصل بود. بیشتر روایاتی که انتخاب و ترجمه کرده، درباره ظهور و علائم آن و مسائل آخرالزمانی بود. در ضمن آن و به‌عنوان حدیث بیستم، روایتی آورده بود و سپس شرحی درباره آن و نکاتی که از آن مستخرج کرده بود. گاهی هم بیتی زیبا: شیعه آن نبود که گوید من غلام حیدرم / شیعه آن باشد که حیدر دوستدار آن بود.

سپس در ادامه همان حدیث، حدیثی مفصل درباره شب معراج، با ترجمه آن، حدیثی که درباره شیعیان و جایگاه آنان و نام بردن تک‌تک امامان است. سپس به‌آرامی سراغ دولت صفوی می‌آید تا ثابت کند که این‌ها، وعده ظهورند و شاه اسماعیل موعودی است که در روایات به او اشاره شده است: «تبصره: پس، از این حدیث شریف مستفاد می‌شود اسم رافضه که بر اعظم مردمان که مجمع بر حق باشند، یا براهل سواد اعظم، چنانچه اطلاق کرده و می‌کنند که ظاهر و علانیه است؛ یعنی این معنی ثانی برای این طایفه دست نداد تا زمان ظهور شاه جنت مکان شاه اسماعیل ماضی. قدس الله روحه و جعل الجنة مثواه مع آبائه الطاهیرین صلوات الله علیهم اجمعین».

این که شیعیان، با شروع سلطنت صفوی، از «تقیه» آزاد شدند، نکته‌ای است که در تمام این دو قرن و اندی حکومت صفوی، یک‌سره ورد زبان علما بود. در اینجا هم نویسنده آن را تأکید می‌کند و با اشاره

به اینکه حالا شیعیان سواد اعظم شده‌اند، گوید: «هرچند سابق بر آن شیعیان بودند، نهایت علانیه با اهل سنت عداوت نمی نمودند و تقیه از ایشان می کردند و اجتماع در سواد اعظم و خطبه و سرکرده نداشتند که سید و از اولاد ایشان بوده باشد و دولت از دیگران به ایشان منتقل گشته باشد، و عمل به فرموده ائمه علیهم السلام نموده باشند، سوای این سلسله علیّه عالیّه که ان شاء الله تعالی دولت ایشان را به دولت قائم آل محمد صلوات الله علیهم متصل نموده، از خاصان و مخلصان آن جناب باشند

در اینجا، به نقل از منهاج الکرامه، خبری درباره پیشگویی امام علی علیه السلام درباره هولاکومی آورد و اینکه اهل حله، از هولاکوطلب امان کردند، آن هم در وقتی که هنوز بر شهر آنها مسلط نشده بود. پاسخ توسط «پدر علامه» داده شد که «از بزرگان دین خود به ما چنین خبری رسیده»، «لهذا بعد از آن امان نامه نوشته به ایشان عنایت نمود». [خبر مزبور درباره سقوط عباسیان در منهاج الکرامه: ۱۷۰ آمده و در نهایت به عنوان تفسیر مؤلف گفته شده: «و کان الامر کذلک حیث ظهر هولاکومن ناحیه خراسان». نیز در کشکول بحرانی: ۳/ ۱۴۸ از تذکره الائمه [منسوب به مجلسی] نقل شده که او خبری از علامه (بدون اشاره به نام کتابی خاص) درباره سقوط عباسیان دارد که ضمن آن اشاره به «انقراض دولة بنی العباس و سلطنه هولاکو و انتهاء دولته بالسلطین الصفویه» دارد. همین خبر در کشکول بحرانی: (۳/ ۲۵۶، ۲۵۷) تکرار شده است. (نیز خبر مزبور در «رساله در پادشاهی صفوی» از محمد یوسف ناجی، از علمای صفوی (چاپ بنده) ص ۳۵ به نقل از منهاج الکرامه آمده است). اینها نشان می دهد که از این خبر، برای پیشگویی ظهور صفویه در این دوره، استفاده شده است.

و اما نویسنده ما، پس از نقل آن حدیث و آمدن هولاکو و انقراض عباسیان گوید: «ثم یدفع ظفره الی رجل من عترتی یقول الحق و یعمل به، یعنی هولاکوپس رد کند ظفرش را به سوی مردی از عترت من، که بگوید حق و عمل به آن نماید». این شخص چه کسی است؟ نویسنده می گوید: «و از این ظاهر و مبین است که بعد از هولاکو کسی از سادات رفیع الدرجات را این دولت میسر نشد، مگر اهل صفویه علیّه عالیّه را بر متامل خبیر بصیری خوش آمد و مدهانه می باید این معنی ظاهر باشد». طبعاً مقصود باید شاه اسماعیل باشد.

مؤلف ما در ادامه و به عنوان مؤید، نکته دیگری از فاضل هندی از کتاب «رساله نجات» او نقل می کند و آن بشارت به ظهور مردی از اردبیل است.

«و مؤید قول داعی دوام دولت ابد مدّت آنکه محمد بن الحسن المشهور بفاضل هندی در رساله نجات آورده، از سید جلیل نظام الدین حسن بن جعفر الحسینی، به سند خود از امیر المومنین و یعسوب المسلمین علیه السلام که آن حضرت فرمودند: لنا فی اردبیل کنز لیس من ذهب و لا فضة، و لکنّه رجلاً من ولدی یرحل الی التبریز، باثنی عشر الف فارس، معصب بعصابه حمراء راکباً بغلة شهباء، فاذا سمعتم به و ادرکه او فی زمانه، فاتوه و انصروه، و لو حیواً. لیکن مردیست از اولاد من که روان

می شود به سوی تبریز با دوازده هزار سوار جزار، بسته باشد به عصابه سرخی و سوار استر شهباء باشد؛ پس هرگاه بشنوید این را، و ادارک کنید او را، یا زمان او را، یعنی زمان دولت او را، پس بیایید به سوی او، و نصرت نمایید او را، و اگر چه به چار دست و پا بروید».

سپس ادامه می دهد: «پس برمتبعان آثار اخبار آن نامدار ظاهر و مبین است که سوای آن جناب با دوازده هزار کس و علامات قزلباشی که عصابه سرخ کنایه از اوست، بعد از هولاکوخان یا پیش از آن از سادات کسی را روی نداده است. پس ظاهراًست که مرد مردانه موعود، وجود مسعود ایشان بوده که علم سیادت و نجابت افراخته، و شمشیر کین برای دشمنان دین آخته، متوجه آن صوب شده، بعد از فتح و نصرت در آن بلده مبارکه با بخت مسعود بر تخت سعادت متمکن و قرار یافتند و بدولت و اقبال بر تخت پادشاهی و با دین و داد خواهی و حق پرستی نشستند».

وی در صفحات بعد، شواهد روایی دیگری هم آورده و در نهایت با دعای «طَوَّلَ اللهُ اَعْمَارَهُمْ وَ اَبْقَى فِي الْعَالَمِينَ عَدْلَهُمْ وَ بَرَّهُمْ وَ اِحْسَانَهُمْ عَلٰى مَفَارِقِ الْعَالَمِينَ» این بحث را تمام می کند.

شعبه بنا بر فرموده جناب امیرالمؤمنین علیه السلام سیزده فرقه را بدو
 فرقان ناجی و رستکار است و باقی از اهل نازند چنانچه در کتاب بیستم
 قیس هلالی مد کورد و در احتجاج نیز مسطور است پس طلب این
 شعبه امامانند و تصریح نمودن جناب نبوی یک را بدین جهت
 باشد یعنی شیعیان امامت را شایسته بر اند نه غیر ایشان **نصره** پس
 از این جهت شریف مستفاد میشود اسم را ضمه که بر اعظم مردمان که
 بجمع برحق باشند با اهل سواد اعظم چنانچه اطلاق کرده و میکنند که
 ظاهر و علامت است یعنی این معنی ثانی برای این طایفه دست نهادن
 زمان ظهور شاه جنت مکان شاه اسمعیل ماضی قدس الله روحه و
 جعل الحجة متناه مع ائمة الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعین هر چند
 سابق بران شیعیان بودند نهایت علامت با اهل سنت و علویان می
 و تقه از ایشان میکردند و اجتماع در سواد اعظم و خطبه و سر کرده نهادن
 که سپید و از اولاد ایشان بوده باشد و دولت از دیگران با ایشان منتقل
 کشند باشد و عمل بفرموده ائمه عليهم السلام نموده باشند سواى این
 سلسله علیه عالیته که انشاء الله تعالی دولت ایشان ابدت قائم
 صلوات الله عليهم متصل نموده از خاصان و مخلصان الجناب
 باشند بجز و الله چنانچه علامت جعل علیه الرحمه در منهاج الکلامه
 از پدرش نقل نموده در معجزات و آنجست خبر دادن جناب امیرالمؤمنین
 صلوات الله علیه و الله حکایت هلاکوخان را و طلب اهل جمله

از هلاکوخان امان و پرسیدن آن که من هنوز غالب بر جا کما
 نکشتم چرا امان میطلبید و جواب بدو علامه که از بزرگان دین خود
 بما چنین خبری رسیده لهذا بعد از ان امان نامه نوشتند با ایشان
 عنایت نمود و در آخر این عهدت با جناب میفرماید که تم بفرماید
 الی رجل من عترتی یقول الحق و یعمل به یعنی هلاکوخان پس در کتب نظریه
 بسوی مردی از عترت من که بگوید حق و عمل بان نماید و از این ظاهر
 مبین است که بعد از هلاکوخان کسی از سادات رفیع الذریعات را این دولت
 مبراستند مگر اهل صفویه علی بن عبدالمطلب را بر ستا میسر بصیرت خوش
 و سلامت مینمایند یعنی ظاهر باشد و نویسد مولد داوود و ام دولت با آمد
 آنکه مجمل بر الحسن الشهیر فیاضل هندی در رساله بحاث آورده است
 جبل نظام الدین حسن بن جعفر الحسینی بسند خود از امیرالمؤمنین
 و عیوب السلبین علیه السلام که آنحضرت فرمودند لسانی اردبیل
 کتر لبس من ذهب و لافضة و لکنه رجل من ولدی برجل الملتزم
 باشی عشر الف فارس معصبا بجز آه را کیا بغلته شهنا، فاذا
 سهتم به و ادركه او فی زمانه فافوه و انصروه و لوجوه یعنی از برك صا
 در اردبیل کنج و بیستمان کنج از طلا و نقره و لیک مردیست از اولاد
 من که روان میشود بسوی تبریز و از دوازده هزار سوار سزایسته باشد
 بعضا به سرخی و سوار سزایسته، باشد پس هرگاه بشنوید این را و
 ادراک کنید او را یا زمان او را یعنی زمان دولت او را پس بناید